

حوادث سال نهم هجرت

عدی بن حاتم به اسلام می‌گردد!

سال هشتم هجرت با همه شیرینیاها و تلخیهای خود سپری گردید ، و بزرگترین پایگاه شرک به دست مسلمانان افتاد ، و رهبر عالیقدر اسلام با پیروزی کامل به مدینه بازگشت ، و سایه قدرت نظامی اسلام بر سرتاسر کشورهای جهان کشیده شد ، قبائل سرکش عرب که تا آنروز چنین پیروزی را برای آئین توحید فکر نمی‌کردند ، کم‌کم بفکر افتادند که به مسلمانان نزدیک شوند ، و آئین آنها را به پذیرند ، از این نظر نمایندگان قبائل مختلف عرب ، و گاهی گروهی از آنان به سرپرستی سران خود ، شرفیاب حضور پیامبر اکرم می‌شدند و اسلام و ایمان خود را ابراز می‌داشتند . در سال نهم بقدری نمایندگان قبایله‌ها به مدینه آمد و رفت نمودند که نام آن سال را عام الوفود (۱) نهادند وقتی گروهی از قبایله «طی» به ریاست «زید الخیل» حضور پیامبر اکرم رسیدند ، و رئیس قبایله شروع به سخن گفتن نمود ، پیامبر از ممانت و خردمندی زید در شگفت ماند و فرمود : من با شخصیتهای معروفی از عرب ملاقات کرده ام ولی آنان را کمتر از آنچه شنیده بودم در یافتم ولی زید را بیش از آنچه اشتها دارد یافتم ، چه بهتر او را به جای زید الخیل «زید الخیر» بخوانید (۲)

تخریب بتخانه

نشر آئین توحید ، و ریشه کن ساختن هر نوع دوگانه پرستی به هر لون و رنگ ، نخستین وظیفه اساسی پیامبر اسلام بود ، او برای ارشاد گمراهان و بت پرستان در مرحله نخست ، از راه دلیل و منطق وارد می‌شد و بایبان دلائلی روشن ، آنها را به بی پایگی شرک متوجه می‌ساخت ، ولی اگر منطق خود را درباره آنها موثر نمی‌دید و آنها در لجاجت و خودسری پایدار می‌یافت ،

(۱) وفود جمع (وفد) بمعنای هیئت یعنی سال ورود هیئتها .

(۲) : سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۷۷ .

به خود حق میداد که به زور متوسل شود ، و این بیماران روحی را که از خوردن دارو بصورت اختیار ، خود داری میکنند از طریق مداوای جبری ، معالجه نماید .

اگر امر وزدر نقطه ای از کشور ، بیماری «آلتور» شیوع یا بدهر گاه گروهی بر اثر کوتاهی فکر ازواکسینه شدن برضد بیماری مزبور امتناع ورزند ، تشکیلات مسئول بهداشت کشور به خود حق میدهد که به افراد کوتاه نظر که ندانسته میخواهند سلامتی خویش و دیگران را به خطر بینانند ، بازور و جبرواکسن ضد بیماری و باراتزریق نمایند .

پیامبر اسلام در پرتو تعالیم وحی در یافته بود که بت پرستی بسان میکرب «آلتور» فضیلت و شرافت و مکارم اخلاق را از بین می برد و بشر را از مقام بزرگ خود پائین آورده او را در برابر سنک و گل و موجودات پست خوار و زبون میسازد .

روی این اساس از طرف خداوند مامور بود که بیماری شرک را ریشه کن سازد ، و هر نوع مظاهر بت پرستی را از بین ببرد و اگر گروهی در این راه مقاومت کردند مقاومت آنها را با قدرت نظامی درهم شکند .

تفوق نظامی اسلام به پیامبر فرصت داد که با اعزام گروههایی به اطراف حجاز ، کلیه بتخانهها را ویران سازد و در منطقه حجاز بتی را باقی نگذارد .

پیامبر از قبل اطلاع داشت که در میان قبیله «طی» بت بزرگی هست که هنوز اادات گروهی به آن باقی است ، از این نظر افسر خردمند و کارگشته خود را با صد و پنجاه سوار نظام مأمور تخریب بتخانه و شکستن بت قبیله نمود . فرمانده گردان امیر مؤمنان (ع) دریافت که قبیله مزبور در برابر عملیات سربازان اسلام مقاومت خواهند نمود ، و کار بدون جنگ فیصله نخواهد یافت ، از این نظر سحر گاهان بر نقطه ای که بت در آنجا قرار داشت حمله برد ، و با موفقیت کامل روبرو گردید و گروهی از دسته مقاوم را دستگیر کرد و جزء غنائم جنگی به مدینه برد . عدی بن حاتم ، که بعدها در ردیف مسلمانان مبارز و مجاهد درآمد و ریاست آن منطقه را پس از پدرش حاتم جوانمرد و نیکوکار عرب بر عهده داشت ، موضوع را چنین شرح میدهد :

من پیش از آنکه آئین اسلام را اختیار کنم ، يك فرد مسیحی بودم و بر اثر تبلیغات سوئی که درباره پیامبر اسلام به عمل آمده بود ، کینه ویرا در دل داشتم ، و از پیروزیهای بزرگی اسلام در سرزمین حجاز بی اطلاع نبودم ، و مطمئن بودم که روزی موج این قدرت به سرزمین طی ، که ریاست آنجا را داشتم ، کشیده خواهد شد ، ولی من برای اینکه دست از آئین خود برندارم و دستگیر سربازان اسلام نشوم به غلامان خود دستور داده بودم که شتران تندرو و رهوار مرا آماده حرکت سازند که هر موقع خطری پیش آید ، فوراً با وسائل آماده به حرکت راه شام را پیش گیرم و از قلمرو قدرت مسلمانان خارج گردم .

و برای اینکه غافلگیر نشوم دیدبانانی را بر سر راه ها گمارده بودم که هر موقع گردوخاک ارتش اسلام را مشاهده کنند و یا نمونه‌ای از پرچمهای آنها را به بینند مرا از وضع آگاه سازند . ناگهان روزی یکی از غلامان من وارد شد و زنك خطر را بصدار آورد و مرا از نزدیک شدن خطر و پیشروی ارتش اسلام ، آگاه ساخت . من آن روز همراه همسر و فرزندان خود با وسایل آماده به حرکت ، به سوی شام که مرکز مسیحیت در شرق بود رهسپار شدم . خواهرم و دختر حاتم ، در میان قبیله باقی ماند ، و دستگیر شد .

خواهرم پس از انتقال به مدینه در خانه ای در نزدیکی مسجد پیامبر ، که مرکز اسپران بود ، نگاهداری میشد و اوسر گذشت خود را چنین نقل میکند :

روزی پیامبر برای اداء نماز در مسجد از کنار خانه اسپران عبور میکرد من فرصت را مغتنم شمردم و در برابر پیامبر ایستاده و به وی گفتم : یا رسول الله ! هلك الوالد و غاب الوافد فامنن من الله عليك : پدرم در گذشته و نگه دارنده من ناپدید شده بر من منت گذار ، خدا بر تو منت گذارد پیامبر پرسید که کفیل تو چه کسی بود ؟ گفتم : برادرم عدی بن حاتم فرمود : همان شخص که از خدا و رسول او بسوی شام گریخت این جمله را پیامبر فرمود و راه مسجد را پیش گرفت فردا نیز عین همین گفتگو میان من و پیامبر تکرار شد و به نتیجه‌ای نرسید ، روز سوم از مذاکره با پیامبر مایوس و نومید بودم ولی هنگامیکه پیامبر از همان نقطه عبور می کرد جوانی را پشت سر او دیدم که به من اشاره میکند که بر خیزم و سخنان دیر و زراتکرار کنم ، از اشاره آن جوان بارقه امید درونم را روشن ساخت و بر خاستم جمله های پیش را حضور پیامبر اسلام بازگو کردم ، پیامبر در پاسخ من گفت برای رفتن شتاب مکن من تصمیم گرفته ام که ترا همراه فردی امین به زادگاهت بازگردانم ، و فعلا مقدمات مسافرت شما فراهم نیست .

خواهرم می گوید آن جوانی که پشت سر پیامبر راه می رفت و به من اشاره کرد که سخنان خود را در حضور پیامبر تکرار کنم ، علی بن ابیطالب (ع) بود .

روزی کاروانی که در میان آنها از خویشاوندان ما نیز وجود داشت ، از مدینه بسوی شام می رفت خواهرم از پیامبر درخواست کرده بود که اجازه دهد او با این کاروان بشام برود ، و به برادر خود به پیوند پیامبر خواهش ویرا پذیرفته و مبلغی بعنوان هزینه مسافرت و مرکبی رهاوار و مقداری لباس در اختیار وی گذارده بودند در شام در غرفه منزل نشسته بودم ناگهان دیدم شتری با کجاوه در برابر در منزل من زانو به زمین زد ، نگاه کردم خواهر خویش را در میان آن دیدم ، خواهرم را از کجاوه پیاده کردم و به منزل بردم خواهرم زبان به شکوه و گله گشود که او را در سرزمین طی ترک گفته و به شام نیاوردم .

من خواهرم را زن عاقل و خردمندی میدانستم ، روزی با وی درباره پیامبر اسلام گفتگو کردم و گفتم نظر شما در باره او چیست ، وی در پاسخ من چنین گفت : در شخص وی فضائل و ملکات بسیار عالی دیدم و مصلحت می بینم که هر چه زودتر با او پیمان دوستی به بندی زیرا اگر او رسول خدا باشد در این صورت فضیلت از آن کسی خواهد بود که پیش از دیگران به وی ایمان آورده باشد ، و

اگر فرمانروای عادی باشد ، هرگز از اوضری به تونخواهد رسید و از سایه قدرت او بهره مند خواهی بود .

عدی بن حاتم رهسپار مدینه می شود

عدی میگوید سخنان خواهرم درمن اثر گذارد ، راه مدینه را پیش گرفتم ، وقتی وارد مدینه شدم یکسره سراغ پیامبر رفته او را در مسجد یافتم ، در برابر وی نشستم و خود را معرفی کردم وقتی پیامبر مرا شناخت ، از جای خود برخاست و دست مرا گرفته به خانه خود برد ، در نیمه راه پیرزنی جلوراه او را گرفت و با او سخن گفت ، من دیدم که او با کمال فروتنی به سخنان پیرزن گوش میدهد و پاسخ میگوید با دیدن چنین مکارم اخلاق مجذوب او شدم و با خود گفتم که او هرگز فرمانروای عادی نیست ، وقتی وارد منزل وی شدم زندگی ساده وی توجه مرا جلب کرد تشکی ازلیف خرما را که در منزل داشت در اختیار من گذارد و به من گفت روی آن بنشین و مرد شماره یک کشور حجاز که تمام قدرتها را در اختیار داشت بر روی زمین نشست من از فروتنی وی غرق حیرت شدم و از اخلاق پسندیده و ملکات فاضله ، و از احترام فوق العاده ای که نسبت به تمام افراد بشر قائل است دریافتم که وی فرد عادی ، و فرمانروای معمولی نیست .

در این لحظه پیامبر رو به من کرد و از خصوصیات زندگی من بطور دقیق خبر داد و گفت: آیا تو از نظر آئین «رکوسی» (۱) نبودی؟! گفتم چرا ، فرمود : چرا یک چهارم درآمد قوم خود را به خود اختصاص داده بودی ، آیا آئین تو اینکار را به تو اجازه میداد ؟ گفتم نه من از گزارشهای غیبی وی مطمئن شدم که او فرستاده خدا است ، و هنوز در این اندیشه بودم که با سخن سوم او روبرو شدم: فرمود فقر و تهی دست بودن مسلمانان مانع از پذیرفتن اسلام تو نگردد زیرا روزی فرارسد که ثروت جهانی بسوی آنها سرازیر میگردد و کسی پیدا نمیشود که آنها را جمع و ضبط کند .

و اگر فرزونی دشمن و کمی مسلمانان مانع از ایمان آوردن شما میگردد ، بخدا قسم روزی فرامیرسد که بر اثر گسترش اسلام و فرزونی مسلمانان زنان بی کس از « قادیسه » به زیارت خانه خدا میآیند ، واحدی متعرض آنها نمیشود اگر امروز می بینی که قدرت و نفوذ در اختیار دیگران است ، من بتو قول میدهم ، روزی فرارسد که نیروهای اسلام تمام این کاخهای نورا تصرف کرده و « بابل » را بروی خود بکشایند .

عدی میگوید : من زنده ماندم دیدم که در پرتو امنیت اسلام زنان بی کس از دورترین نقاط به زیارت خانه خدا میآمدند و کسی متعرض آنها نمیشد ، دیدم که کشور بابل فتح شد و مسلمانان تخت و تاج کسری را تصاحب کردند ... امیدوارم که سومی را نیز به بینم یعنی ثروت جهان رو به مدینه بگذارد ، و کس رغبت به جمع و ضبط آن پیدا نکند (۲)

(۱) : آئینی است حد وسط میان مسیحیت و صابئی.

(۲) سیره ابن هشام . ج ۲ - ص ۵۷۸ - ۵۸۱ .